

2. Könige 25

Persian Standard Bible of 1895 (Old Persian)



- 1 و واقع شد که تَبُوكَدْتَصَّر، پادشاه بابل، با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم از سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد، و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنا نمود.
- 2 و شهر تا سال یازدهم صِدْقِیای پادشاه، محاصره شد.
- 3 و در روز نهم آن ماه، فحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود.
- 4 پس در شهر رخنه‌ای ساختند و تمامی مردان جنگی در شب از راه دروازه‌ای که در میان دو حصار، نزد باغ پادشاه بود، فرار کردند. و کلدانیان به هر طرف در مقابل شهر بودند (و پادشاه) به راه عَرَبِه رفت.
- 5 و لشکر کلدانیان، پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان اریحا به او رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند.
- 6 پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به رُبْلِه آوردند و بر او فتوی دادند.
- 7 و پسران صِدْقِیای را پیش رویش به قتل رسانیدند و چشمان صِدْقِیای را کردند و او را به دو زنجیر بسته، به بابل آوردند.
- 8 و در روز هفتم ماه پنجم از سال نوزدهم تَبُوكَدْتَصَّر پادشاه، سلطان بابل، تَبُوزَرادان، رئیس جلادان، خادم پادشاه بابل، به اورشلیم آمد،
- 9 و خانِ خداوند و خانِ پادشاه را سوزانید و همِ خانه‌های اورشلیم و هر خانِ بزرگ را به آتش سوزانید.
- 10 و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند، حصارهای اورشلیم را به هر طرف منهدم ساختند.
- 11 و تَبُوزَرادان، رئیس جلادان، بقیِ قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که به طرف پادشاه بابل شده بودند و بقیِ جمعیت را به اسیری برد.
- 12 اما رئیس جلادان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحی واگذاشت.
- 13 و کلدانیان ستونهای برنجینی که در خانِ خداوند بود و پایه‌ها و دریاچه برنجینی را که در خانه خداوند بود، شکستند و برنج آنها را به بابل بردند.
- 14 و دیگها و خاك اندازه‌ها و گلگیرها و قاشقها و تمامی اسباب برنجینی را که با آنها خدمت می‌کردند، بردند.
- 15 و مجمرها و کاسه‌ها یعنی طلای آنچه را که از طلا بود و نقره آنچه را که از نقره بود، رئیس جلادان برد.
- 16 اما دو ستون و يك دریاچه و پایه‌هایی که سلیمان آنها را برای خانِ خداوند ساخته بود، وزن برنج همِ این اسباب بی‌اندازه بود.
- 17 بلندی يك ستون هجده ذراع و تاج برنجین بر سرش و بلندی تاج سه ذراع بود و شبکه و انارهای گرداگرد روی تاج، همه از برنج بود و مثل اینها برای ستون دوم بر شبکه‌اش بود.
- 18 و رئیس جلادان، سرایا، رئیس کهنه، و صَقْنِیای کاهن دوم و سه مستحفظ در را گرفت.

- 19 و سرداری که بر مردان جنگی گماشته شده بود و پنج نفر را از آنانی که روی پادشاه را می‌دیدند و در شهر یافت شدند، و کاتب سردار لشکر را که اهل ولایت را سان می‌دید، و شصت نفر از اهل زمین را که در شهر یافت شدند، از شهر گرفت.
- 20 و نبوزرادران رئیس جلادان، ایشان را برداشته، به ربله، نزد پادشاه بابل برد.
- 21 و پادشاه بابل، ایشان را در ربله در زمین حمات زده، به قتل رسانید. پس یهودا از ولایت خود به اسیری رفتند.
- 22 و اما قومی که در زمین یهودا باقی ماندند و بُوکَدَنَصَّر، پادشاه بابل ایشان را رها کرده بود، پس جَدَلْیا ابن اخیقام بن شافان را بر ایشان گماشت.
- 23 و چون تمامی سرداران لشکر با مردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل، جدلیا را حاکم قرار داده است، ایشان نزد جَدَلْیا به مِصْقَه آمدند، یعنی اسماعیل بن تَنَنیا و یوحَنان بن قاری و سرایا ابن تَنُحُومَت تَطُوفاتی و یازَنیا ابن مَعْکاتی با کسان ایشان.
- 24 و جَدَلْیا برای ایشان و برای کسان ایشان قسم خورده، به ایشان گفت: «از بندگان کلدانیان مترسید. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را بندگی نمایید و برای شما نیکو خواهد بود.»
- 25 اما در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن تَنَنیا ابن اَلِیشَمَع که از ذریت پادشاه بود، به اتفاق ده نفر آمدند و جَدَلْیا را زدند که بمردو یهودیان و کلدانیان را نیز که با او در مِصْقَه بودند (کشتند).
- 26 و تمامی قوم، چه خرد و چه بزرگ، و سرداران لشکرها برخاسته، به مصر رفتند زیرا که از کلدانیان ترسیدند.
- 27 و در روز بیست و هفتم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهوایکین، پادشاه یهودا، واقع شد که اَویلُ مَرُودَک، پادشاه بابل، در سالی که پادشاه شد، سر یهوایکین، پادشاه یهودا را از زندان برافراشت.
- 28 و با او سخنان دلاویز گفت و کرسی او را بالاتر از کرسیهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند، گذاشت.
- 29 و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه در حضور وی نان می‌خورد.
- 30 و برای معیشت او و وظیفه دائمی، یعنی قسمت هر روز در روزش، در تمامی ایام عمرش از جانب پادشاه به او داده می‌شد.